

رابطه اخلاق و سیاست

دکتر جهانگیر مسعودی¹، سیدسجاد ساداتی زاده^{2*}

1. گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

2. گروه فلسفه، دانشکده پردیس بین الملل، دانشگاه فردوسی مشهد

(تاریخ دریافت 93/6/8، تاریخ پذیرش 93/9/2)

چکیده

زمینه: در زمینه رابطه احتمالی میان اخلاق و سیاست چهار دیدگاه در میان صاحب نظران وجود دارد: نظریه جدایی اخلاق از سیاست، نظریه تبعیت اخلاق از سیاست، نظریه دوسطحی اخلاق و سیاست و نظریه یگانگی اخلاق و سیاست. نماد بارز دیدگاه اول، ماکیاولی است. این دیدگاه، ورود اخلاق به عرصه سیاسی را ممنوع و خطرناک می داند و آن را عامل ناکامی سیاست قلمداد می نماید. دیدگاه دوم در کل مطرود و نامعتبر است و طرفدار چندانی ندارد. زیرا برای اخلاق هویت و اصالتی قائل نیست. در دیدگاه سوم، اصول اخلاقی در امور سیاسی پذیرفته می شود درحالی که معتقد است؛ اخلاق سیاسی با اخلاق فردی متفاوت است و در دیدگاه چهارم، اخلاق و سیاست هر دو مظاهر حکمت عملی و ارزش مدارند و میان آن دو یک نوع اتحاد برقرار است به شیوه ای که می توان اخلاق را سیاست فردی و سیاست را اخلاق جمعی دانست. مقاله حاضر با هدف بررسی این روابط احتمالی میان اخلاق و سیاست شکل گرفت.

نتیجه گیری: در نظام های سیاسی ای که هدف نهایی آن ها دستیابی به قدرت است میان سیاست و اخلاق سازگاری برقرار نیست و تنها در صورتی میان سیاست و اخلاق رابطه ای مثبت و سازنده برقرار خواهد بود که هدف نظام سیاسی سعادت بشر باشد. در این صورت می توان سیاست را سیاست راستین نامید که با اخلاق سازگار است. در نگرش اسلامی و نیز در دیدگاه فیلسوفان الهی و نیز فیلسوفان قدیم یونان مانند: سقراط، افلاطون و ارسطو، سیاست راستین بر پایه اخلاق است که سعادت انسان را جستجو می کند و نظام سیاسی منهای اخلاق، سرنوشتی جز دیکتاتوری و فساد ندارد.

کلیدواژگان: اخلاق، سیاست، سازگاری

سرآغاز

اخلاق¹ در لغت جمع واژه خلق و به معنای خوی هاست. از این رو دانش بررسی و ارزش گذاری بر خوی ها و رفتارهای آدمی، علم اخلاق نامیده می شود. آموزه های اخلاقی ریشه در 1500 سال پیش از میلاد مسیح دارد. آنچه تاریخ شناخته شده و مدون فرهنگ انسانی نشان می دهد، زرتشت نخستین کسی است که در برترین پایه به ارزش های والای اخلاقی اندیشیده و با زبانی

آسمانی درباره آنها سخن گفته است (1 و 2). شاید بتوان به تنهایی تعریفی ساده از اخلاق داد اما، همین که با سیاست وارد بحث می شود، مبحثی بسیار پیچیده و تا حدی متناقض می شود که شاید این دشواری به طرف مقابل یعنی سیاست برگردد و این از آن جهت است که سیاست از واژه هایی است که هم در مقام تعریف و هم در مقام بیان دارای پیچیدگی خاصی می باشد که در طول تاریخ معناها و استفاده های متفاوتی از این موضوع شده

* نویسنده مسؤول: نشانی الکترونیکی: Sadatizadeh @ yahoo.com

است. اخلاق و سیاست از مهم‌ترین حوزه‌هایی هستند که بشر همواره در مسیر زندگی‌اش به آن محتاج بوده است. با کمی تعمق و غور در تاریخ بشر روشن می‌گردد که در ادوار مختلف، فرمانروایان و حاکمان با این دو مقوله حیاتی به گونه‌ای متفاوت برخورد نموده‌اند به‌طوری‌که پیامدهای آن جامعه را تحت تأثیر خود قرار داده است.

برخی از آن‌ها بین این دو مقوله تفکیک قائل شده و سیاست منهای اخلاق را سرلوحه تصمیمات خویش قرار داده‌اند و هیچ‌گونه رابطه‌ای بین آن‌ها قائل نیستند و در مقابل دیدگاه دیگری قائل به تلفیق این دو مقوله و برقراری رابطه عمیق بین آن‌ها است و سعادت جامعه را در گرو اخلاقی بودن سیاست‌های آن جامعه تلقی نموده‌اند.

افلاطون و ارسطو و رواقیون عقیده داشتند، سیاست دولت باید مبتنی بر اصول اخلاق باشد و دولت باید افراد را به سوی نیکی هدایت کند و به آنان کمک نماید تا زندگی توأم با فضیلت کامل داشته باشند (3).

در جهان امروز، اهمیت اندیشه‌های انسان‌ها و رویدادهای سیاسی بر کسی پوشیده نیست. چه بسا یک رویداد بر سرنوشت بسیاری از ملت‌ها تأثیر بگذارد و یک اندیشه نیز سرنوشت ملت‌ها را تغییر دهد. به همین دلیل، خیر و صلاح ملت‌ها در این است که؛ با کم و کیف اندیشه‌ها و رویدادهای جهانی آشنا شوند و در این بین مسائل سیاسی و اخلاقی نه تنها اهمیت ویژه‌ای دارند بلکه شاید بتوان گفت که مهمترین مباحث انسانی می‌باشند.

اخلاق در معنای سرشت و سجیه به کار می‌رود اعم از این‌که سجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد مانند: جوانمردی و دلیری، یا زشت یا ناپسند باشد مانند: فرومایگی و بزدلی (4). در جای دیگر، اخلاق در معنای دانش بد و نیک خوی‌ها، و علم اخلاق، علم معاشرت با خلق است (5). اخلاق عبارت است از آن‌که ما خویشتن را با قوانین اخلاقی جامعه‌ای که عضو آن هستیم تطبیق دهیم. نظری دیگر در این رابطه، اطاعت انسان از

مشیت الهی یا وجدان شخصی است (6). یک تعریف دیگر از اخلاق که تا حدی متفاوت به‌نظر می‌رسد این است که می‌توان اخلاق را به صورت کاربردی در یک سیستم کامل و منسجم از باورها، ارزش‌ها، و ایده‌ها تعریف کرد که یک شبکه‌ای را طراحی می‌کند که در چارچوب آن‌ها، انواعی از عملکردها را در گروه اقدامات بد قرار می‌گیرند و از این رو، باید از آن‌ها اجتناب کرد، درحالی‌که یک سری دیگر از اقدامات خوب دانسته می‌شوند و از این رو، جایز بوده و حتی باید بدان عمل کرد (7). یا محققى در تعریف علم اخلاق گفته است: علم است بدان که نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب توان کرد که جملگی افعالی که به ارادت او از او صادر شود زیبا و پسندیده بود (8).

با نگاه به قرآن کریم می‌توان اهمیت اخلاق را متوجه شد. اخلاق از نظر اسلام، یکی از مهم‌ترین و شریف‌ترین علوم است و حتی یکی از اهداف بعثت انبیاء و به ویژه پیامبر اکرم (ص) تهذیب اخلاق و تزکیه نفوس بوده است. یزْکِیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ (جمعه/2)، بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَکَارِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ بَرَاءِ اِتِّمَامِ فَضَائِلِ اخْلَاقِ مَبْعُوثٌ شَدَاه (9). علمای اسلام هم به مسأله اخلاق توجه خاصی داشته‌اند و مربیان اخلاقی، طالب‌های تهذیب نفس را راهنمایی می‌کرده‌اند (4). می‌توان گفت تنها در پرتو اخلاق صحیح و دعوت انسان‌ها به فضیلت‌های اخلاقی، اصلاح انسان‌ها و نجات آن‌ها از مفاسد اجتماعی، جنگ‌ها، خونریزی‌ها و... میسر است. گاهی اخلاق را به دو بخش ملکاتی که سرچشمه‌ی پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات نیکو نامیده می‌شود، و آن‌ها که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات ناپسند می‌گویند تقسیم می‌کنند.

در مقابل سیاست در لغت به معنای تصدی شؤون ملت و تدبیر امور مملکت است. در زبان عربی آمده که سوس به معنی ریاست است و معنای سیاست، این است که بر آن‌ها ریاست نمود به معنای متصدی حفظ مصالح مردم می‌باشد (10).

اخلاق و سیاست، که در ادامه هر یک از آنها به تفکیک مورد بحث قرار می‌گیرند.

نظریه جدایی اخلاق از سیاست

براساس این دیدگاه، اخلاق اصالت یا سازندگی ندارد یا در مقابل، در راهبرد جدایی سیاست از اخلاق، سیاست منفی بوده و تعالی بخش نمی‌باشد. بر اساس این نظریه، باید میان قواعد اخلاق و الزامات سیاست تفاوت قائل شد و براساس واقعیت و با در نظر گرفتن منافع و مصالح، به اقدام سیاسی دست زد. براساس این رویکرد که گاه واقع‌گرایی سیاسی نیز نامیده می‌شود، توجه به اخلاق در سیاست، به شکست در عرصه سیاست می‌انجامد، زیرا مدار اخلاق حق و حقیقت است، حال آن که غرض سیاست، منفعت و مصلحت می‌باشد. ماکیاولی که از سردمداران این نظریه است بر نظریه جدایی اخلاق از سیاست تأثیر گذاشته است. او نه تنها بر این دوگانگی پای می‌فشارد، بلکه به حاکم یا شهریار توصیه می‌کند که برای تحکیم قدرت خویش هر محذور اخلاقی را زیر پا بگذارد، ماکیاولی گرچه اخلاق را لازمه زندگی افراد می‌داند، پابندی به آن را برای شهریار خطرناک می‌شمارد و از خطر تقوا برحذر می‌دارد و می‌گوید: هر که بخواهد در همه حال پرهیزگار باشد، در میان این همه ناپرهیزگاری سرنوشتی جز ناکامی نخواهد داشت، از این رو شهرداری که بخواهد شهرداری را از کف ندهد، می‌باید شیوه‌های ناپرهیزگاری را بیاموزد و هر جا که نیاز باشد به کار بندد (19).

نظریه تبعیت اخلاق از سیاست

این آموزه در کل هیچ اصالتی را برای اخلاق قائل نیست. حامیان و طرفداران این نظریه، اخلاق را تابع سیاست می‌دانند. براساس این آموزه، اخلاق و دیگر مظاهر اجتماعی تابع بی‌قید و شرط سیاست و عمل انقلابی هستند و ارزش خود را از آن می‌گیرند و به وسیله آن توجیه می‌شوند، حال آن که خود عمل انقلابی و

در برخی کتب آمده که: سیاست عبارت است از حفظ مصالح ملت و نشان دادن راه نجات، در حال و آینده، پیامبران الهی کسانی هستند که بر ظاهر و باطن عموم مردم ریاست دارند، و زمامداران تنها بر ظاهر مردم حکومت می‌نمایند و سیاست مدنی عبارت است از تدبیر امور مردم به طریق راستی و عدالت (11). عده‌ای سیاست را به معنای دانشی گرفتند که از شهر (مدینه در عُرف فیلسوفان دوران اسلامی مانند: فارابی) و مناسبات شهروندی (مدنی) بحث می‌کند (12). یا عده‌ای سیاست را علمی می‌دانند که زندگی با مسالمت و سودآور را چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی به آدمی می‌آموزد (13). کسانی سیاست را به معنای مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول می‌دانند (14). معادل سیاست در زبان‌های اروپایی politic است که از کلمه یونانی Polis به معنی مدینه و دولت‌شهر مشتق شده است (15). سیاست، به معنای آن‌چه مربوط به شهر، اداره آن و متعلقات آن است، می‌باشد. عده‌ای نیز سیاست را نوعی مصلحت‌اندیشی و گزینش خطای کمتر می‌دانند. به عبارتی، سیاست را میدان مبارزه‌ای می‌دانند که در آن انسان باید همیشه مراقب باشد و ببیند اگر رسیدن به مصلحت درجه اول میسر نیست، مصلحت درجه دوم را بیابد. در واقع سیاست عرصه‌ای است که پیوسته انسان باید بین دو خطا، کوچکترین را انتخاب کند (16).

ارسطو، سیاست را به عنوان اشرف علوم می‌داند که سعادت بشر را به عنوان خیر برین تعریف می‌کند، و راهنمای رسیدن به آن را آموزش می‌دهد، تعریف می‌نماید (17). بالاخره این که امام خمینی (ره) می‌فرماید: سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه و تمامی ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را به طرف چیزی که صلاحشان هست هدایت کند (18).

در باب رابطه اخلاق و سیاست، چهار نظریه عمده وجود دارد که عبارتند از: نظریه جدایی اخلاق از سیاست، نظریه تبعیت اخلاق از سیاست، نظریه دوسطحی اخلاق و سیاست، نظریه یگانگی

سیاست به توجیه اخلاقی نیاز ندارد در حقیقت عمل سیاسی همان عمل اخلاقی² است.

نظریه اخلاق دو سطحی

با توجه به این دیدگاه، برخی امور، اخلاقی بوده و سیاسی نمی‌باشد و در برابر نیز برخی امور، سیاسی بوده و اخلاقی نیست، اساس این نظریه برای حفظ ارزش‌های اخلاقی³ و پذیرش پاره‌ای اصول اخلاقی در سیاست است. از این رو، بر اساس این دیدگاه، اخلاق را باید در دو سطح فردی و اجتماعی بررسی کرد (در ادامه به این مقوله پرداخته می‌شود).

نظریه یگانگی اخلاق و سیاست

این دیدگاه بر این امر تاکید دارد که؛ اخلاق و سیاست هر دو در پی تأمین سعادت انسانند و نمی‌توانند نقض‌کننده یکدیگر باشند، این آموزه، تنها یک سیستم اخلاقی را در دو عرصه زندگی فردی و اجتماعی معتبر می‌شمارد و معتقد است هرآنچه در سطح فردی، اخلاقی است، در سطح اجتماعی و سیاسی و برای دولتمردان هم اخلاقی است و هرآنچه برای یکایک شهروندان غیر اخلاقی است، برای حاکمیت نیز غیر اخلاقی به شمار می‌رود طبق این نظریه اخلاق سیاست فردی و سیاست اخلاق جمعی است. اخلاق و سیاست هر دو از شاخه‌های حکمت عملی و در پی تأمین سعادت انسان هستند به‌طوری‌که طرفدارهای این نظریه، معتقدند سیاست، فنی است که به تحقق زندگی اخلاقی می‌پردازد (20). بنابراین، نمی‌توان مرز قاطعی میان اخلاق و سیاست قائل شد و هر یک را به حوزه‌ای خاص منحصر ساخت، هم‌چنین این دو نمی‌توانند ناقض یکدیگر باشند. این دیدگاه، نظام اخلاقی را در دو وادی زندگی فردی و اجتماعی معتبر می‌شمارد و معتقد است که هر آن‌چه در سطح فردی اخلاقی می‌باشد، در سطح اجتماعی نیز چنین است؛ و نوعی اتحاد بین آن‌ها برقرار است.

پیشگامان اندیشه سیاسی در یونان قدیم، سیاست را بر پایه اخلاق استوار کردند. آنها سیاست را در کنار اخلاق تعریف میکردند و سیاستمداران می‌بایست در تدبیر امور بر اساس آموزه‌های اخلاقی عمل می‌کردند. سقراط معتقد بود که؛ دانش سیاسی باید مقدم بر هر چیز، مردم را با وظایف اخلاقی خود آشنا سازد. افلاطون، حکومت‌ها را با معیار اخلاقیات محک می‌زد. فیلسوفان یونان تا زمان رواقیان، سیاست را از زاویه مذهب می‌نگریستند و از این رو، بحث در مورد مسائل اجتماعی مستلزم ورود به بحث اخلاق در جامعه بود. در واقع، ارسطو بود که در سیاست بحث مابعدالطبیعه را که زیور ضروری نوشته‌های قبل از او بود کنار زد و به اصطلاح آن را از آسمان به زمین آورد. از نگاه او، سیاست وسیله‌ای برای نیل به سعادت و زندگی خوب بود (21).

اما با این تفاسیر آیا معیار اخلاقی بودن در حوزه رفتار سیاسی با اخلاق فردی متفاوت است؟

سیاستمداران به راستی آینه‌های جامعه خویش‌اند و شکلی از تجسم استعدادها می‌آیند. در عین حال خلاف آن نیز صادق است؛ یعنی جامعه آینه سیاستمداران خویش است. به سخن دیگر این نیروهای اجتماعی هستند که سیاستمداران را بر می‌گزینند تا به استعدادهای اجتماعی پر و بال دهند یا آن را سرکوب کنند که این امر در هر حال بستگی به صفات نیک و بد شهروندان دارد که این سیاستمداران را بر می‌گزینند (22).

نظام‌های سیاسی و ارزش‌های حاکم بر آن‌ها به وسیله افراد به حرکت در می‌آیند اگر در این نظام‌ها منافع عامه فدای مصلحت‌های خودخواهانه فردی شود، طبیعی است که در این عارضه به تدریج به پیکره کل جامعه سرایت کرده و بی‌اعتمادی به دولت و نبود اطمینان نسبت به آینده، مردم را به سمت اتخاذ روش‌های خودمدارانه⁴، نفع‌طلبانه⁵ سوق می‌دهد. به تدریج ارزش‌ها، و فضیلت‌های اخلاقی و انسانی جای خود را به ضد ارزش‌ها خواهد داد در چنین شرایطی، کوشش برای سود مادی، به قیمت زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی، قاعده می‌شود، و

از مسیر بازیابی ارزش‌ها و احیاء اخلاق در درون فرد اعضای جامعه میسر نیست (15).

سیاست راستین

سیاست راستین⁶ فقط در خدمت کردن به مردم خلاصه می‌شود، خدمت به جامعه و خدمت به نسل آینده، سیاستی که در آن مهمترین اصل جنبه اخلاقی خدمت رسانی است (22). سیاست راستین بر مبنای اصلی است که می‌گوید با حقیقت زندگی کن و این با حقیقت زندگی کردن از اصول مهم زندگی محسوب می‌شود. از این رو، سیاست راستین در تلاش اندیشه‌هایی است که انسان‌ها از درون خواستار آن‌ها می‌باشند و دیگر انسان‌ها گویا خود را در قالب آن فاعل سیاست راستین می‌بینند که به جای آن‌ها عمل می‌کند، حرف می‌زند و رفتار می‌کند و این صداقت و حقیقت را واقعی می‌پندارند و براینکه آن یک آرامش سالم جهانی می‌باشد.

سیاست غیر راستین

زمانی سیاست غیر راستین⁷ است که دست‌اندرکاران آن ناباب باشند سیاست بیشتر از سایر زمینه‌های مناسب بشری، شخص را دچار وسوسه کردارهای نادرست می‌کند از این رو، سیاست ادعاهایی برتر از حد معمول برای انسان پدید می‌آورد. سیاستی که مصلحت شخصی فراتر از جمعی در آن نمود دارد و برای تفهیم مسائل و منافع سعی بر عوام فریبی و ریاکاری می‌باشد. اما به مرور عواقب آن نیات ضد اخلاقی هویدا می‌شود سیاستی که بسیار مذموم و خطرناک و در سطح داخلی و بین‌المللی ظهور می‌کند. هدف آن قدرتمندی و تسلط بر دیگران می‌باشد اگرچه به نوبت کردن مصالح با ارزش انسانی باشد.

اما این نکته به هیچ صورت حقیقت ندارد که سیاست‌مدار باید دروغ بگوید یا دسیسه‌چینی کند، لزوم دروغ‌گویی و دسیسه‌چینی برای سیاست‌مداران سخنی است به‌طور کامل بی‌اساس که از سوی کسانی که می‌خواهند دیگران به امور اجتماعی دلسرد

معیار کارایی و سودمندی فرد، زرنگی زدوبند و تخطی از قوانین و موازین اجتماعی می‌گردد. کارگزاران دولتی نیز که خود درگیر این فرایند بحرانی هستند، نه می‌توانند راهی برای خروج از بحران بیابند و نه انگیزه‌ای برای این کار دارند در نتیجه مجموعه دولت و ملت، در یک سیر جبری علت و معلولی، به راهی کشیده می‌شوند که عاقبت آن زوال اخلاقی، است.

در میدان سیاست، دروغ‌پردازی یکی از شیوه‌های متداول برای توجیه ناکامی‌ها، پیشبرد اهداف (مشروع، غیر مشروع) و هدایت افکار عمومی به سمت تعیین شده و دلخواه است. از آنجایی که سیاستمداران گرایش به کاربرد گفتمان مبهم و بیان دو پهلوی دارند در چنین شرایطی مسائل اخلاقی، محل بروز پیدا می‌کند و در ظاهر پاسخی مناسب برای آن‌ها وجود ندارد.

امام علی در نهج البلاغه در خطبه 37 در باب سیاست منشور اخلاقی مهمی ارائه می‌نماید که نصب مقامات دولتی و حکومتی می‌بایست بر اساس لیاقت، شایستگی و تقوی باشد (23). مشی سیاسی امام علی دارای نکاتی جالب در عرصه سیاست داخلی و خارجی و روابط بین‌الملل است. وی توسل به دروغ و فریبکاری را که در عالم سیاست به مفهوم متعارف کار معمولی تلقی می‌شود را عملی ناپسند می‌شمرد و از دیدگاه او هیچ مصلحتی بالاتر از حق و عدالت نیست. به اعتقاد بزرگانی چون امام خمینی، اسلام، اسلام سیاست است، حقیقت سیاست است، خدعه و فریب نیست (18).

هنگامی که بحران اعتماد و مشروعیت بر فضای سیاسی سایه اندازد، فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی، مانند اصول و موازین اخلاقی، محلی برای آزمون و محک خوردن پیدا نمی‌کند و از همین جا تبعات و آثار بحران ظاهر می‌گردد. اندیشه‌ورزان و نظریه‌پردازان در نوعی بلاتکلیفی گرفتار می‌آیند و ارزش‌های ناهمگون و نامتضاد در عرصه‌ای بی‌ترحم و مادی، آن‌ها را به سمت‌گیری‌های تنگ‌نظرانه فردی می‌کشاند. دفاع از هنجارها، اصول و ارزش‌های والای اخلاقی، انسانی، و اجتماعی جای خود را به ریاکاری و فرصت‌طلبی می‌دهد. رهایی از این بحران مگر

بشوند عنوان می‌شود. ولی سیاست‌مدار باید شم سیاسی، درایت و ذوق و قریحه خوب سیاسی داشته باشد و در پرتوی آنها به سیاست بپردازد و مخاطبان را قانع کند (6 و 19).

نظام‌های سیاسی

مفهوم نظام سیاسی رهیافتی نو از شناخت پدیده سیاسی است و نه تنها نهادهای سیاست رسمی، بلکه همه انواع فعالیت‌های سیاسی در جامعه را در بر می‌گیرد. برخی صاحب‌نظران نظام سیاسی را این گونه تعریف می‌کنند: اجتماع انسانی که مدعی انحصار کاربرد مشروع زور جسمانی در داخل سرزمینی معین است. یا در تعریفی دیگر، به توزیع مقتدرانه ارزش توجه می‌شود: نظامی از کنش و واکنش در هر جامعه‌ای که به وسیله آن توزیع‌های الزم‌آور یا مقتدرانه ایجاد و اجرا می‌شود. این تعریف از نظام سیاسی سه بخش اساسی دارد: 1) توزیع ارزش‌ها با ابزار سیاست؛ 2) توزیع اقتدار؛ 3) اهمیت زیاد توزیع اقتدار. برخی صاحب‌نظران، با واژه مقتدرانه در تعریف نظام سیاسی مخالفانند و معتقدند که این مفهوم تفاوتی با اقتدار به کار رفته در نهاد دینی یا شرکت بازرگانی ندارد. آنها اجبار مشروع جسمانی را به جای مقتدرانه به کار برده‌اند (24). در ادامه انواع نظام‌های سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرند.

نظام سیاسی مردم سالار⁸

این نظام، نظام سیاسی باز است که در آن گروه‌ها و افراد در حوزه خصوصی و عمومی از استقلال کاملی برخوردارند؛ قوانین بر روابط اجتماعی و سیاسی حاکم بوده و حقوق طبیعی و بشر رعایت می‌شود و قوه قضاییه با استقلالی که دارد باید این اصول را با موارد عینی مطابقت دهد. اهداف نخبگان در بر دارنده اهداف، منافع و نیازهای عمومی و کنونی مردم است، البته تا حدی که این منافع با اصول و حقوق طبیعی بشر مغایرت نداشته باشد (4).

نظام سیاسی اقتدارگرا⁹

این نوع نظام سیاسی که متناقض با نوع اول می‌باشد نظامی بسته است که در آن گردش نخبگان به شدت محدود و افقی بوده و موقعیت‌های سیاسی تنها از راه وراثت و دستور برای تعداد محدودی باز است؛ نظام بر پایه قوانین سنتی است؛ گروه‌ها تنها به اندازه‌ای مستقل‌اند که وضع موجود سنتی را زیر پا نگذارند و اهداف نخبگان، محافظه‌کارانه بوده و در پی حفظ سنت‌هاست (25). از ویژگی‌های این نوع نظام این است که قدرت به‌شدت متمرکز و مجتمع است که با سرکوب سیاسی و طرد مخالفان بالقوه تثبیت می‌شود. این قدرت از احزاب سیاسی و تشکیلات توده‌ای برای بسیج مردم در جهت اهداف رژیم استفاده می‌کند. در این نظام اقتدارگرایی بر قانون حاکمیت تأکید دارد و نه حاکمیت قانون. تصمیم‌های سیاسی از سوی گروهی برگزیده از مقامات و در پشت درهای بسته گرفته می‌شود (26). نظام‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک با استفاده از انواع شیوه‌ها و ابزارها، حداقل‌های زندگی را هم برای شهروندان محدود می‌کنند. این گونه است که فرد، برای تأمین و حفظ ابتدایی‌ترین لوازم زیست خود، چاره‌ای جز سکوت و عزلت و انفعال و مسؤولیت‌گریزی، نمی‌بیند.

نظام سیاسی تمامیت‌خواهی¹⁰ یا تک‌حزبی (توتالیتار)

این نظام بسته است و قوانین مرسوم تا آن جا که با منافع نخبگان مغایرت نداشته باشد مجاز می‌باشد. قوانین اثباتی هستند و نخبگان اهداف ایده آلی و آتی‌نگر طرح کرده و با بسیج نیروها در پی ایجاد جامعه‌ای جدید هستند. در این نظام‌ها گروه‌ها هیچ استقلالی ندارند (25).

در نهایت باید گفت: آنچه مهم است این است که؛ ماهیت و ساختار نظام سیاسی در تعیین اهداف و منافع ملی تأثیرگذار است.

در زمینه اخلاق تقسیم بندی‌های گوناگونی وجود دارد (مانند: اخلاق کاربردی¹¹، نتیجه‌گرا¹²، سودگرا¹³، اخلاق بنیادی¹⁴ و...).

ولی برای بررسی سازگاری اخلاق با سیاست تقسیم‌بندی اخلاق از دیدگاه فردی و اجتماعی مورد توجه است.

اخلاق فردی¹⁵

این شکل از اخلاق، اخلاقی است که فرد خود به هر شکلی که مایل است رفتارش را بدون در نظر گرفتن مصلحت نظام سامان می‌بخشد. اخلاق فردی، دارای اصولی است که صرف‌نظر از حیثیت اجتماعی انسان، به بیان ارزش‌های اخلاقی او می‌پردازد اگر خاستگاه اخلاق فردی باشد و اخلاق فردی سرلوحه سیاستمداران شود؛ هیچ ضمانتی برای عملی کردن هنجارهای اخلاقی به‌طور گسترده وجود نخواهد داشت و راه حلی برای رفع تشوّش ناشی از اختلاف دیدگاه‌های فردی و ملاکی برای تمییز اخلاق‌گرایی از منفعت‌گرایی وجود نخواهد داشت.

اخلاق اجتماعی¹⁶

این شکل از اخلاق، مسائلی است که محور آن‌ها را روابط اجتماعی انسان با دیگران تشکیل می‌دهد و به‌طور معمول اخلاق، در بیشتر موارد به این دسته از مسائل اخلاقی اطلاق می‌شود (4). از آن‌جا که انسان در یک محیط جمعی گروهی زندگی می‌کند ضرورت اخلاق بنیادی اجتماعی به‌طور کامل احساس می‌گردد. اخلاق اجتماعی عبارت است از کلیه رفتارهای اختیاری فرد در مقابل دیگران.

یکی از جامعه‌شناسان مطرح که به روابط اجتماعی از منظر اخلاقی نگریسته است اخلاق را پدیده‌ای متحول می‌داند که با تحول نوع و مشکل روابط اجتماعی، متحول می‌شود و برای حفظ انسجام اجتماعی ضرورت دارد (21).

اخلاق اجتماعی چیزی قطعی و مشخص نیست، یعنی قواعد رفتار همه جا همیشه یکسان نیست و نباید باشد، ولی ضرورت قواعدی غیر قابل تغییر در جنبه‌هایی از زندگی انسانی به چشم می‌خورد. مضمون اصلی بیشتر نظام‌های اخلاقی بازتاب نیاز به قواعد بنیادی برای رفتار اجتماعی است که البته این قواعد بر

حسب شرایط گوناگون تغییر می‌کنند. به سادگی می‌توان دریافت که اطاعت قانون از نظر یک فرد چه ضرورتی دارد. اگر چه ممکن است که برای فردی خاص، در شرایطی ویژه، اطاعت از مقررات اجتماعی طاقت‌فرسا باشد، به‌طوری که عضویت در جامعه‌ای هماهنگ این دشواری را جبران می‌کند. البته این دلیل قانع‌کننده به نظر نمی‌آید چون عضویت در جامعه شرطی نیست که به اختیار فرد باشد.

اما تفاوتی میان این دو به نظر می‌رسد یعنی در بیان رابطه اخلاق فردی و جمعی نظریات گوناگونی ارائه می‌دهند گروهی به متعارض بودن آن‌ها اعتقاد دارند بطوری که حیطه اخلاق فردی را، اخلاق مهرورزانه می‌دانند؛ و گروهی حیطه اخلاق اجتماعی را، اخلاق هدفدار و نتیجه‌گرا می‌پندارند. نتیجه چنین رهیافتی، پذیرش دو سیستم اخلاقی مجزاست. انسان به‌عنوان فرد تابع یک سیستم اخلاقی است. حال آن‌که نظام اجتماعی، سیستم اخلاقی دیگری دارد. اصول این دو اخلاق نیز می‌توانند با یک دیگر متعارض باشند (27). در مقابل عده‌ای هر دو اخلاق و سیاست را لازم و ملزوم هم می‌دانند یعنی قوانین اخلاقی از یک طرف امتیاز بین هدف‌های خوب و بد را مشخص می‌کند و از طرف دیگر فرق بین وسائل مشروع و نامشروع را در جهت نیل به هدف‌ها مشخص می‌نماید. گروه‌های اجتماعی، سیاسی، به علل مختلف با هم تمایز دارند مهمترین آنان عبارت است از کیفیت وابستگی افراد به یکدیگر، اختلاف هدف‌ها، اندازه و حجم گروه‌ها و شدت کنترل بر افراد عضو و همچنین شکل حکومت. «بدون اخلاق اجتماعی، اجتماعات نابود می‌گردند و بدون اخلاق فردی بقای اجتماعی ارزشی ندارد. بنابراین، برای یک دنیای خوب، هر دو اخلاق فردی و اجتماعی لازمند» (6).

اخلاق بین‌المللی¹⁷

اخلاقی که بیشتر در عرصه سیاسی نمود می‌یابد، اخلاق بین‌المللی یا فراملی می‌باشد هر چه یک سیاستمدار در این عرصه، قوی‌تر، منظم‌تر، دقیق‌تر، اصولی‌تر، و تیزبین‌تر باشد، هم

این نوع ظاهری زیبا و در عمل پوششی برای فریب مردم می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در مسایل سیاسی ظاهر امر نباید ما را از باطن آن غافل کند. چرا که قلمرو سیاست منطقه‌ای تاریک-روشن است که اخلاق و موضوعات فنی در آن‌جا با یکدیگر ملاقات می‌کنند. یک خط‌مشی سیاسی در صورتی که بتواند نشان دهد وسیله‌ای موثر برای دستیابی به یک هدف اخلاق پسند است، به ذات نمی‌تواند بد باشد. همین‌طور نمی‌توان گفت به صرف این‌که به نظر می‌رسد در نهایت نتایج خوبی به بار می‌آورد کاملاً خوب است. نتایج دمدستی باید در مقابل نتایج نهایی سنجیده شوند. ویران کردن یک زندگی یا سرکوب کردن آزادی، به نابودی مستقیم ارزش‌های اخلاقی منجر می‌شود. کسانی که هنجارهای اخلاقی را رعایت می‌کنند از نظر جامعه درستکار و قابل احترام و اعتمادند و از جهت که سیاستمداران مدیریت جامعه را بر عهده دارند در باب درستکاری آنها حساسیت بیشتری وجود دارد.

دنیای سیاست در طول تاریخ بشر، به‌طور دائم گرفتار مسئله مصلحت‌اندیشی بوده و با این‌که بر تطبیق این مسئله از لحاظ عقل و شرع تأکید شده است، بیشتر حاکمان و حافظان قدرت در این عرصه، اخلاق را فدای محافظت از قدرت کرده‌اند. آن‌چه در اسلام از تلفیق این دو مقوله مطرح می‌شود، استوارکردن قدرت سیاسی بر پایه‌های محکم اخلاق و انسانیت است. در نظام سیاسی اسلام، اخلاق نه تنها از سیاست جدا نیست بلکه سیاست اسلامی بر فلسفه اخلاق استوار است. تنها در سایه اخلاق و سیاست سنجیده است که فرهنگ‌ها ماندگار، تمدن‌ها بارور و انسان‌ها با فضیلت و شکوفا می‌شوند. زوال آن‌ها نیز ناشی از انحطاط اخلاق بوده و تاریخ شاهد زنده این مدعاست.

حکومت مبتنی بر اخلاق و مصوبات را نمی‌توان از طریق قانون اساسی یا عرف و عادت یا توسط رهنمودها و دستورالعمل‌ها ایجاد کرد بلکه فقط از طریق تلاش وقفه‌ناپذیر و دراز مدت و

برای جامعه جهانی و هم برای جامعه خود امنیت و آرامش و کامیابی‌های مورد نیاز به همراه خواهد آورد.

بحث اخلاق در سیاست بین‌الملل با قدرت و نحوه توزیع قدرت ارتباط دارد. از این نظر ساختارهای متفاوت، فرصت‌های نابرابری را در اختیار دولت قرار می‌دهد و دولت در نظام ساختاری از موقعیت و منزلت معینی برخوردار می‌شود و ایفای نقش آن در درون ساختارهای تعریف شده امکان‌پذیر است. از سوی دیگر، هر اقدام و رفتار دولت در صحنه بین‌المللی به قدرت نیاز دارد، از این رو، کشورهایی که از قدرت بیشتری برخوردارند، توان اقدامات، و رفتارهای بیشتری خواهند داشت (28).

اخلاق بین‌المللی تابع مصلحت‌های بین‌المللی است به‌طوری‌که گروه‌ها بتوانند براساس آن سازش کنند و روابط قوی‌تر شود. تفاوت اخلاق در جامعه ملی با نظام بین‌المللی در این است که در جامعه ملی، افراد مصدر رفتارهای اخلاقی هستند و محیط عملیاتی آن‌ها به مرزهای ملی محدود است، درحالی‌که در نظام بین‌الملل دولت‌ها در قالب نهادها و سازمان‌ها، به صورت رسمی و غیر رسمی منشأ رفتارهای اخلاقی‌اند و محیط عملیاتی آن‌ها، محیط بین‌المللی است که از قواعد و مقررات و هنجارهای الزام‌آور و لازم الاجرای کشوری برخوردار نمی‌باشد.

اخلاق مثبت و اخلاق منفی

اخلاق مثبت: اخلاقی است که همیشه و در همه‌جا و در بین همه اقشار و ملل تعریف شده و عنوانی یکسان و بدون تغییر می‌باشد، اخلاقی است که نشأت گرفته از بُعد والای انسانیت و بشردوستانه است. در این نوع اخلاق تلاش برای استمداد به همنوعان می‌باشد تلاشی بدون غرض و فقط از باب وظیفه می‌باشد و این رفتار را نوعی تکلیف می‌دانند که باید جهانی، شود اخلاقی به عبارت درست‌تر جهانی شود انسانی.

اخلاق منفی: اخلاقی است که دورویی در آن باشد. اخلاقی که گاه برای ضرر نکردن دروغ باید گفت و برای رسیدن به مقاصد خود باید از نردبان انسانیت و فداکردن انسانیت استفاده کرد و

14. Fundamental Ethics	اخلاق بنیادی	پایان‌ناپذیر تعلیم و تربیت و خودآموزی امکان‌پذیر است. در کار
15. Individual Ethics	اخلاق فردی	ایجاد حکومت آن‌چه بدان نیاز است همانا مراقبت و نظارت
16. Social Ethics	اخلاق اجتماعی	مداوم بر هر گام سیاسی است که برداشته می‌شود و هر
17. International Ethics	اخلاق بین‌المللی	تصمیمی که گرفته می‌شود تعمق و داوری همواره باید از اهمیت و تاکید برخوردار باشد.

اخلاقی زیستن، یکپارچگی کلی حیات انسانی، تعامل‌های سازگار در بین‌الملل، احساس آرامش اخلاقی، سیاسی و دیگر جنبه‌های زندگی بشر در پرتوی دوری از اخلاق فردی، سیاست غیرراستین و همینطور اخلاق منفی است و در مقابل باید به سمت اخلاقی فراملی با تمرکز بر تعامل بین‌المللی و اخلاق اجتماعی با سیاستی راستین و اخلاق مثبت‌گر سوق داده شود در این صورت می‌توان گفت اخلاق با سیاست سازگار می‌باشد.

منابع

- Farhud DD. (2007). Overview of the ethics history with collecting various fields of ethics. *Ethics in Science & Technology*; 2 (1, 2):1-6. (In Persian).
- Malmir M, Khanahmadi M, Farhud DD. (2014). Are happier people more ethical? *Ethics in Science & Technology*; 9(2): 1-9. (In Persian).
- Elhami D. (1999). Ethics and Politics of the Western moralists. *Philosophy and Theology*; 39(6): 16. (In Persian).
- Mesbah MT. (2001). *Moral philosophy*. Tehran: International Publishing. P. 11-23. (In Persian).
- Dehkhoda AA. (1993). *Dictionary*. Tehran: University Press. (In Persian).
- Russell B. (1954). *Human society in ethics and politics*. Translated by: Heydariyan M. (1970). Tehran: Babak Publications. P. 20-53. (In Persian).
- Macdonald DB, Patman RG, Mason-Parker B. (2007). *The Ethic of foreign policy*. Burlington: Ashgate Publishing. P. 26.
- Tousi KN. (2008). *Nasseri Ethics*. 6thed. Tehran: Kharazmi Publications. P. 48. (In Persian).
- Majlesy MB. (1992). *Bharalanvar*. Beirut: Darol azva Publications. (In Arabic).
- Ibn Manzour MIM. (1987). *Ilesanol Al Arab*. Beirut: Dar Alfekr Lelatabaeh and Alnashr Altozie. (In Arabic).
- Abolbagha AIM. (1905). *Generalities*. Egypt: Almatbeh Alamereh Publications. P. 1287- 1249. (In Arabic).
- Tabatabai J. (2008). *Decay of political thought in Iran*. Tehran: Kavir Publications. P. 22. (In Persian).

ملاحظه‌های اخلاقی

در این پژوهش با معرفی منابع مورد استفاده، اصل اخلاقی امانت داری علمی رعایت و حق معنوی مولفین آثار محترم شمرده شده است.

واژه‌نامه

1. Ethics	اخلاق
2. Ethical Act	عمل اخلاقی
3. Ethical Values	ارزش‌های اخلاقی
4. Self Oriented	خود مداری
5. Utilitarianism	منفعت طلبی
6. True Politics	سیاست راستین
7. False Politics	سیاست غیر راستین
8. Democratic	مردم سالار
9. Authoritarian	اقتدار گرا
10. Totalitarian	تمامیت خواهی
11. Applied Ethics	اخلاق کاربردی
12. Consequentialism Ethics	اخلاق نتیجه گرا
13. Utilitarianism Ethics	اخلاق سودگرا

23. Shahidi SJ. (1992). Nahjo Alblagh. Tehran: Islamic Revolution Education Publication. P. 71. (In Persian).
24. Alam AR. (1994). Foundations of politic science. 3rd ed. Tehran: Ney Publications. P. 151- 149. (In Persian).
25. Yazdanfam M. (2009). Political system of Iraq and security decisions on war. Research, Science and Education of Sacred Defense Publications.
26. Vestal TM. (1999). Ethiopia: A Post-Cold War African State. USA: Greenwood Publishing Group. P. 17.
27. Plato. (380 BC). Republic. Translated by: Rouhani F. (1995). Tehran: scientific, cultural publications, P 152- 152. (In Persian).
28. Vaclav H. (1987). Notes about ethics and politics Translated by: Rafiee M. (1995). Tehran Scientific and Cultural Publications. P. 27- 20. (In Persian)
13. Madani SJ. (1998). Generalities principles and generalities of policy. Tehran: Paydar Publications. P. 281. (In Persian).
14. Jafari MT. (1990). Wisdom and political principles of Islam. Ahl Bayt Publications. P. 47. (In Persian).
15. Duverger M. (1964). Principles of Politics. Translated by: Ghazi-Shariatpanahi A. (2007). Tehran: Mizan Publications. P. 21. (In Persian).
16. Kennedy JF. (1960). Brave Face. Translated by: Khajeh Nuri I. (1961). Tehran: Pirouzi Publications. P. 21. (In Persian).
17. Rosenthal EI. (1958). Political Thought in Medieval Islam. UK: Cambridge University Press. P. 113- 120.
18. Mousavi R. (2000). Imam Sahifa. Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications. (In Persian).
19. Machiavelli N. (1532). The prince. Translated by: Ashuri D. (1995). Tehran: Parvaz Book Publications. P. 117. (In Persian).
20. De-Fouchecour CH. (1986). Moral ethical concepts in persian literature from the third century to the seven century. Translated by: Amir-Moezzi MA, Rouhbakhshan A. (1998). Tehran: Center of Academic Publications. P. 613. (In Persian).
21. Kazemi AA. (1997). ethics and politics. Tehran: Ghomes Publications. P. 22-223. (In Persian)
22. Morgenthau H. (1948). Politics among Nations. Translated by: Mashirzadeh H. (1995). Tehran: Political & International studies. P. 73. (In Persian).